

متن پرسش

سلام و احترام حاج آقا: فرموده بودید: به چیزی که می‌دانید عمل کنید تا چیزی که نمی‌دانید خدا بهتون بیاموزه. وقتی چیزی نمیدونم با اینکه صدها کتاب خوندم، چه کار کنم؟ حقیقتاً چیزی نمیدونم و با مطالعه هم چیزی به دانسته‌هام که وجود نداره اضافه نمیشه. غیر از انسانیت در امور خیلی خیلی واضح و روشن (نه موارد اختلافی) چیز دیگه ای نمیدونم. چه کار کنم؟ کاش زودتر مرگم برسه راحت بشم از این همه زجر و شکنجه و عذاب. یعنی ممکنه چیزهایی باشه که میدونم ولی فکر می‌کنم نمیدونم؟ از کجا بفهمم چه چیزهایی رو میدونم؟ فقط میدونم هستم و دارم زجر می‌کشم و میدونم غیر از خودم دیگرانی هم هستن. میدونم بودنم بیهوده نیست. ولی درباره ی چگونگی طی کردن راه هرچی بدونیم (مثلاً از یه حدیث یا یه آیه)، باز چیز دیگری رو نمیدونیم و ممکنه اشتباه کنیم. این یعنی درواقع نمیدونیم چطور مسیر رو طی کنیم. موافقید شما؟ پس یعنی ما نمیدونیم و خیال می‌کنیم میدونیم. التماس دعا دارم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این مائیم و حضور هرچه بیشتر در پیش خود به عنوان «حضور بیکرانه اکنون جاودانه» و هر آنچه بیاموزیم، باید این نوع حضور و این نوع بودن را که جهانی است در نزد خود برایمان ملموس و محسوس شود که همان حضور جاودانه ما است. از این جهت باید آموخته‌های ما جهت‌دار باشد و ما را بیشتر با ابعاد متعالی خودمان آشنا کند به همان معنایی که فرمودند: «ای نسخه عالم الهی که تویی / ای آینه جمال شاهی که تویی. بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست / از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی». حال مائیم و چنین جهانی که حضرت پروردگار خودش با تعلیم اسمای حسنائش ما را با خود آشنا کرده و همه چیز حکایت از آن می‌کند که ما در جهان خودمان با خودمان و با دیگران حاضریم. دیگر، چه چیزی بالاتر از این! «زیر دریا خوش بُود یا روی او / قهر او دلکش بود یا مهر او». اساساً دیگر تنهایی و سختی معنا می‌دهد؟! موفق باشید